

آمریکا و سیاستی دیگر بنام مردم ایران: تغییر رژیم اسلامی یا اصلاح ساختاری آن؟ (بخش اول)، هوشنگ امیر احمدی



مقاله حاضر نقادانه اطلاعات مهم و دقیقی را درباره سیاست جدید آمریکا در قبال ایران ارائه می دهد که آگاهی از آنها برای دولت مردان جمهوری اسلامی و مردم ایران ضرورت مبرم دارد. این مقاله همچنین برای آنهایی که در جهت توسعه ملی در ایران تلاش می کنند نظرات جدیدی را مطرح می کند

### مقدمه نسخه فارسی

متن انگلیسی این مقاله در شماره 42 خبرنامه شورای امریکاییان و ایرانیان منتشر شد. مخاطبین اصلی این مقاله تصمیم گیرندگان دولت آمریکا و مردم آن کشور هستند. بنابراین، خوانندگان نسخه فارسی باید این هدف اصلی مقاله را در نظر داشته باشند. با این وجود، مقاله حاضر نقادانه اطلاعات مهم و دقیقی را درباره سیاست جدید آمریکا در قبال ایران ارائه می دهد که آگاهی از آنها برای دولت مردان جمهوری اسلامی و مردم ایران ضرورت مبرم دارد. این مقاله همچنین برای آنهایی که در جهت توسعه ملی در ایران تلاش می کنند نظرات جدیدی را مطرح می کند. امیدوارم که نظرات مطرح شده موجب بحثی جدی و درکی بهتر از معضلات کشور گشته و به حل آنها در جهت تامین منافع ملت ایران کمک کند.

برخی ممکن است اینگونه تصور نمایند که مقاله حاضر دخالت آمریکا در امور داخلی ایران را توجیه می نماید. این البته هدف نویسنده نیست و او با هرگونه دخالت آمریکا در امور داخلی ایران مخالفت جدی داشته و دارد. با این وجود این، واقعیت را نیز نباید از نظر دور داشت که آمریکا هم اکنون در امور داخلی ایران دخالت می کند و این دخالت جنبه سازندگی ندارد. این مقاله، با برخورد انتقادی خود با این سیاست دخالت جویانه غیرمفید آمریکا، سعی دارد مسیر بهتری را به آمریکا برای ایفا کردن یک نقش مثبت نشان دهد. این نوع برخورد با آمریکا از دیدگاه نویسنده مهم است و باید با صلابت هر چه بیشتری به امریکاییان و ایرانیان منتقل گردد.

واقعیت این است که در رابطه با آمریکا ما ایرانیها به چند گروه تقسیم می شویم. یک دسته خواهان دخالت آمریکا در امور داخلی ایران و یاری گرفتن از آن برای تغییر رژیم اسلامی حتی به قیمت یک جنگ علیه ایران می باشد. اینان نوکران آمریکا و یا فرصت طلبان سیاسی هستند. دسته دیگر کسانی هستند که با هرگونه دخالت آمریکا در ایران، چه مثبت و چه منفی، مخالف هستند. اینان، که می شود آنها را دشمنان آمریکا قلمداد کرد، به واقعیت های جهان امروز توجه ندارند و از طریق این دشمنی می توانند منافع ملی ایران را نیز به خطر بیندازند.

بین نوکران و دشمنان آمریکا، دسته دیگری هم وجود دارد که دیدی واقع گرایانه و منطبق با مصالح کشور و شرایط جهان امروز داشته و خواهان مناسبات سالمی با آمریکا است که در چهارچوب آن ضمن تامین منافع ملی ایران، منافع آمریکا و ملل دیگر نیز تامین گردد. در مقطع کنونی، این واقع گرایان ملی، که نویسنده خود را عضوی از آنان می داند، به دنبال راهی صلح آمیز برای گذار از بحران دو کشور می باشند. خوشبختانه تجربه آمریکا با دسته های نوکر و دشمن، رهبران آن کشور را بیش از پیش به درک این واقعیت نزدیک می کند که بهترین دوست آنها نه یک ایرانی نوکر بلکه یک ایرانی ملی است.

\*\*\*\*\*

دولت بوش از هنگام روی کار آمدنش در ژانویه 2001 فاقد سیاست مشخصی در قبال ایران بوده است. این دولت در حال بازنگری سیاست بازدارنده به جا مانده از زمان رئیس جمهوری سابق بیل کلینتون بود که واقعه یازدهم سپتامبر پیش آمد. نگاه آمریکا به جنگ در افغانستان و عراق کشیده شد و کشور ایران را جزء یک "محور شرارت" اعلام کرد. اما با جهانی تر شدن ابعاد بحران هسته ای ایران، دولت آمریکا توجه خود را بار دیگر روی ایران تمرکز داد. کاندولیزا رایس، وزیر امور خارجه آمریکا، به همراه دو تن از مقامات بلند پایه این وزارتخانه در 15 فوریه 2006 خطوط کلی سیاست جدیدی را در قبال ایران طرح کردند. خانم رایس ملاحظاتی را در این باب در نشستنی با کمیته روابط خارجی مجلس سنا در میان گذاشت و متعاقباً مقامات مزبور رسانه ها را در جریان این سیاست جدید قرار دادند.

گفته می شود که سیاست جدید آمریکا در قبال ایران با سیاست های پیشین آمریکا دو تفاوت عمده دارد: این سیاست میان "رژیم اسلامی" و "مردم ایران" فرق می گذارد، و بر تغییر (و یا به تعبیری) بر اصلاح ساختاری رژیم، و نه رفتار آن، تأکید دارد. به کوتاه سخن، این سیاست تازه سیاستی است مبتنی بر تکیه روی تضاد بین مردم در کل و رژیم در کل، و نه تضاد درون نیروهای رژیمی یا بین رژیم و مخالفین سیاسی آن. بنابراین، اساس این سیاست بر تغییر رژیم (یا اصلاح ساختاری آن) به نام مردم ایران است. در سطح عملی، این سیاست بر منزوی ساختن رژیم اسلامی در خارج و بر بی ثبات کردن آن در داخل متمرکز است. مبتکرین این سیاست انتظار دارند که این فشار دوگانه به سقوط رژیم ایران منجر شود و یا کمر آن را خم کند، به طوری که، این

امر مانع دستیابی ایران به سلاح هسته ای شود، امکان آن را به تأخیر اندازد، و با آنکه شکل گیری یک ایران هسته ای بی خطر را در آینده تضمین کند.

سیاست جدید آمریکا در قبال ایران بخشی از "دیپلماسی دگرگون ساز" ی است که خانم رایس به تازگی در دولت بوش در پیش گرفته و تغییری را در رویکرد آمریکا نسبت به ایران از حالت منفعل به حالتی فعال رقم می زند. به طور مشخص، خانم رایس به اخذ تصمیماتی مبادرت نموده که برای بازسازی قابلیت آمریکا در برخوردی سازنده با مسائل ایران از مدتها پیش باید گرفته می شد. دایر کردن سمت هایی برای مأمورانی آشنا به زبان فارسی پس از سالها که این مهم به فراموشی سپرده شده بود، اقدامی در همین راستا به شمار می رود و نیز تأسیس "دفتر امور ایران" اقدام دیگری است که فعال تر شدن رویکرد دولت آمریکا را نسبت به ایران نشان می دهد. می توان امیدوار بود که این تحولات به درک ژرفیانه تری از ایران و به اتخاذ استراتژی ها و تاکتیکهای مناسب در قبال مسائل این کشور منجر گردد.

نگرانی جدی ای که وجود دارد این است که دولت بوش در مرحله ای به یک راه حل نظامی در برخورد با بحران اتمی ایران روی آورد و چنین اقدامی را پیش از بکارگیری همه گزینه های دیپلماتیک ممکن در دستور کار خود قرار دهد. رئیس جمهور آمریکا و تنی چند از مقامات کنگره بارها خاطر نشان کرده اند که توسل به زور "آخرین گزینه" است. در همین حال، مقامات سابق و فعلی اسرائیلی از حمله نظامی بی درنگ علیه ایران سخن گفته اند و این سخنان با تأیید ضمنی معاون رئیس جمهوری آمریکا، دیک چینی، همراه بوده است. پاره ای از این مقامات و برخی از روزنامه نگاران شهیر آمریکا حتی "نقشه های اسرائیل و آمریکا" را برای این منظور آشکار کرده اند. در نوشتارهای پیشین استدلال کرده ام که راهی که به شورای امنیت سازمان ملل می رود به طور منطقی به جنگ خواهد انجامید و اینکه غفلت کنونی ما در برابر آن نتایجی مصیبت بار در پی خواهد داشت.

در نوشتار حاضر سیاست جدید دولت آمریکا در قبال ایران را مورد بررسی قرار می دهم. این سیاست موضوع ایران را در چشم اندازی دراز مدت در نظر می گیرد و از این جهت می تواند با به تعویق افکندن یا خلاصی یافتن از گزینه نظامی فرصتی را برای حل مشکلات ایران و آمریکا و رشد دموکراسی در داخل ایران فراهم سازد. در عین حال، باید به ابهام موضع وزارت امور خارجه آمریکا نیز اشاره کرد که هم بر "تغییر" و هم بر "اصلاح" ساختاری رژیم در ایران دلالت دارد. این ابهام به بحث و جدل های بیشتری در زمینه این سیاست دامن خواهد زد که فرصتی است برای موافقان که آن را پیش ببرند و نیز مجالی برای مخالفان تا دیدگاههای متفاوت خود را اعلام کنند. اگرچه دولت بوش و طرفداران نو محافظه کار آن سیاست جدید را در قبال ایران سیاست درستی تلقی می کنند، با این حال صحت آن برای برخی از تحلیل گران امور ایران و نیز متحدان آمریکا جای سؤال دارد.

در زیر به تشریح این سیاست جدید و ارزیابی انتقادی مفروضات کلیدی و فرانهادهای آن خواهیم پرداخت و توضیح خواهیم داد که این سیاست در مرحله اجرا با چه مشکلاتی روبرو خواهد شد. همچنین جنبه های مثبت و منفی آن را برای هواداران آزادی و دموکراسی در ایران نشان خواهیم داد و سعی خواهیم کرد چشم انداز بدیعی را ارائه دهیم که در چهارچوب آن آمریکا می تواند به اصلاح ساختاری رژیم در ایران یاری رساند بی آنکه ناچار باشد خود را به صورت تهدیدی جدی برای بقای جمهوری اسلامی در ایران نشان دهد و یا متهم به دخالت در امور داخلی ایران گردد. در این بحث مبنای نظرات من تجربیات آمریکا در گذشته با کشورهای اروپای شرقی، آسیا، آمریکای لاتین و آفریقا است که در آنها گذار از خودکامگی به دموکراسی سرانجام صورت گرفته است.

## از تغییر رژیم تا اصلاح ساختاری آن

سیاست جدید در قبال ایران پاسخی به رفتارهای "پرخاشگرانه" محمود احمدی نژاد، رئیس جمهور ایران است که یکی از مقامات آمریکایی او را "تروریست" خوانده و طرفداران اسرائیل از او به عنوان "هیتلر جدید" نام می برند. چنین اظهارنظری از زبان مقامات آمریکایی درباره یکی از "رهبران" جمهوری اسلامی، و نه خود جمهوری اسلامی، تاکنون سابقه نداشته است. علت اتخاذ این سیاست کاهش پافشاری اسرائیل بر حمله فوری و بلادرنگ به ایران است و می خواهد با وارد آوردن فشار اضافی بر کشورهای روسیه، چین و اتحادیه اروپا آنها را وادار سازد که در منازعه بر سر مسئله هسته ای ایران کما کان طرف آمریکا را بگیرند. دیگر این که سیاست جدید می خواهد به مخالفان رژیم چه در داخل و چه در خارج جرئت بخشد که با امید و قدرت بیشتری به رویارویی با آن اقدام کنند. افزون بر این، بر مبنای سیاست جدید، آمریکا در نظر دارد که با هدف قراردادن رژیم اسلامی، پشتیبانی مردم ایران را برای رویارویی با جمهوری اسلامی بر سر مسئله تکنولوژی هسته ای به دست آورد.

به گفته خانم رایس و همکارانش، این سیاست جدید اجماع بین المللی را بر سر مسئله تهدید هسته ای ایران "وسعت" خواهد بخشید و باعث انزوای بیشتر جمهوری اسلامی خواهد شد. اکنون که ایران با تنبیه ها و تحریم های شورای امنیت سازمان ملل روبرو است، یک اجماع گسترده جهانی می تواند "سیاست های تهدید آمیز" ایران را در تمامی جهات و از جمله حمایت از تروریسم و افراط گرای خشونت آمیز و نیز "کمبود دموکراسی" در داخل این کشور را زیر سؤال برده و مورد هدف قرار دهد. برای رسیدن به این هدف، آمریکا بر آن است که متحدان خود در منطقه، از جمله کشورهای عربی حوزه خلیج فارس، شرکای گروه هشت و ناتو، را به تشکیل جبهه ای مشترک در مقابل "تهدید" رژیم رادیکال اسلامی در تهران ترغیب نموده تا بیش از پیش متفق القول شوند.

در تکمیل چنین اقداماتی، یعنی برای منزوی ساختن ایران در سطح بین المللی و ایجاد یک جنبش ضد حکومتی "وسیع مردمی" در داخل کشور، دولت بوش یک برنامه کمک مالی به مخالفین حکومت تهران را به جریان خواهد انداخت و از "حرکت های آزادخواهانه مردم ایران" فعالانه پشتیبانی خواهد کرد. وزارت کشور از کنگره خواستار شده که کمک مالی برای این منظور را از

مبلغ سالانه فعلی 10 میلیون دلار به 85 میلیون دلار در سال 2006 و احتمالاً سال 2007 افزایش دهد. برای آنکه پرداخت این کمک ها به نهادهای ایرانی مشمول تحریم های موجود علیه ایران از جانب دولت آمریکا نشود، وزارت امور خارجه مجوز پرداخت آنها را از دفتر نظارت بر دارایی های خارجی وزارت خزانه داری تضمین خواهد کرد.

این کمک مالی برای "تقویت جامعه مدنی" و "ارتقای دموکراسی" در ایران و نیز افزایش پخش برنامه های تلویزیونی ماهواره ای و رادیویی، و توسعه رادیوهای ماهواره ای جدید برای مردم داخل کشور، تسهیل دسترسی جوانان و اهل فن ایرانی به خارج، و گسترش ارتباطات برای دیپلماسی عمومی به کار خواهد رفت. گیرندگان این کمک مالی شامل فعالان حقوق بشر، رهبران سندیکاها، کارگري، مخالفان سياسي، دانشجویان، دانشگاهیان، و سازمانهای غیر دولتی (NGO) در داخل و خارج از ایران خواهند بود. هویت گیرندگان کمک به خاطر ترس از تلافی جویی رژیم اسلامی علیه آنها آشکار نخواهد شد. بعبارت دیگر، یک شبکه "زیرزمینی" کمک رسانی به این افراد و سازمانها در داخل و خارج از کشور ایجاد خواهد شد.

گیرندگان این کمک مالی قرار است آن را برای ایجاد شبکه های پشتیبانی، توسعه دسترسی به اینترنت، تقویت آموزش های مدنی، و ترویج مشارکت سیاسی به کار گیرند. آن گونه که یکی از مقامات آمریکایی می گوید، دولت این کشور امیدوار است از رهگذر این کمک ها، پیوند آمریکا با مردم ایران "عمیق تر" گردد و این مردم جنبش های سیاسی همانند "جنبش همبستگی" در لهستان در دهه 1980 را در کشور خود پدید آورند. در پاسخ به خبرنگاری از پخش فارسی بی بی سی که پرسیده بود این کمک ها کار را بر مخالفان داخلی از آنچه هست سخت تر خواهد کرد، این مقام آمریکایی جواب داد که مخالفان و کارشناسان ایرانی و غیر ایرانی ای که او با آنها مشورت کرده است، جملگی "عکس چنین ادعایی" را ابراز داشته اند و معتقدند که این کمک ها کار مبارزه آنها با رژیم را آسان تر خواهد کرد.

بسیاری از دولتمردان و نمایندگان کنگره، همچنین برخی از دانشگاهیان، کارشناسان سیاسی، و ناراضیان ایرانی، چه به صورت گروهی و چه به صورت فردی، هر کدام زمانی در تأیید سیاست "تغییر رژیم" سخن گفته اند. نیویورک تایمز از مایکل مک فال، استاد علوم سیاسی و مدیر مشترک "پروژه دموکراسی ایران" در موسسه هور دانشگاه استنفورد، نقل می کند که گفته است: "این ایده بسیار خوبی است". تتی چند از همکاران ایرانی - آمریکایی و آمریکایی او در انستیتوی هور نیز از مبلغان این سیاست تغییر رژیم هستند. اینان و موافقان دیگر این سیاست بر این باورند که بی ثبات سازی در داخل و همزمان با آن انزوای بین المللی به سقوط کامل رژیم یا تغییر سیاست های آن خواهد انجامید. در عین حال برخی از آنان می خواهند از طریق گفتگو با حکومت اسلامی این سیاست را پیش ببرند و این طور فرض می کنند که جمهوری اسلامی در جهت سرنگونی خود با آمریکا مذاکره خواهد کرد!

در حالی که سیاست جدید پیشنهاد می کند که دولت باید خود را برای تغییر رژیم به عنوان گزینه مطلوب آماده کند، یکی از مقامات در نشست خبری عنوان می کند که اصلاح رژیم به عنوان یک گزینه به حال خود باقی است. در پاسخ به این پرسش که آیا سیاست جدید دقیقاً تغییر رژیم در ایران را در نظر دارد، یکی دیگر از مقامات آمریکایی می گوید که ما هنوز "امیدواریم که سیاست های دولت ایران تغییر کند." همین نظر را یکی دیگر از مقامات به هنگام اعلام تأسیس دفتر جدیدی برای امور ایران ابراز می کند. سایت خبری سی. ان. ان.، از قول این مقام آمریکایی نقل می کند که گفته است دفتر مذکور به منظور "تغییر در سیاست های ایران" دایر شده است. با این وجود، باید تأکید داشت که تکیه اصلی سیاست جدید روی تغییر رژیم است.

واقع این است که واشنگتن، که در مضاف با تهران بر سر مسئله هسته ای به سر می برد، هوشمندانه جایی را برای اصلاح رژیم باز گذاشته است، چرا که گزینه تغییر رژیم شانس واقعی ندارد. مردم ایران، کشورهای مسلمان همسایه، و متحدان آمریکا از این گزینه پشتیبانی نمی کنند. تحریم های هوشمند، حتی اگر آماج آنها متوجه رهبران رژیم باشد، شکست خواهد خورد. جمهوری اسلامی هزارپایی بدون سر است که با ایران زمان شاه و عراق زمان صدام شباهتی ندارد. کودتای نظامی در این کشور، با توجه به اینکه نظامیان "خوتتا" هم اکنون در رأس قدرت قرار دارند، نامتحمّل به نظر می رسد. آمریکا با حمله یا اشغال نظامی، می تواند ایران را ویران کند، اما نمی تواند تهران را فتح نماید. و بالاخره، اپوزیسیون، شامل گروههای جدایی طلب قومی، ضعیف تر از آن است که حتی با پشتیبانی کامل آمریکا بتواند رژیم را سرنگون سازد.

با اشاره به تجربه شکست خورده جنبش اصلاحات به رهبری رئیس جمهوری پیشین محمد خاتمی (2005-1997)، طرفداران تغییر رژیم استدلال می کنند که گزینه اصلاح رژیم ممکن نخواهد بود به این دلیل که وجود مانعی به نام قانون اساسی رژیم راه را بر هر گونه تغییر واقعی نظام از پیش بسته است. اما همان تجربه اصلاحات نشان می دهد که حتی پیش از آنکه جنبش اصلاحات به دیوار قانون اساسی برخورد کند، راه اشتباهی را در پیش گرفته بود. نخستین بار که با آقای خاتمی در نیویورک در سال 1998 دیداری داشتم، در خلوت به او گفتم که جنبش اصلاحات در ایران شکست خواهد خورد مگر آنکه عادی سازی روابط با آمریکا را در صدر اولویت های خود قرار دهد. می دانم که محمد خاتمی برای این مهم تا حدّی کوشید اما نتوانست آن را تحقق بخشد.

این نخستین اشتباه مهلك جنبش اصلاحات بود. در اولویت قرار ندادن انتخابات آزاد و غفلت از تلاش در راه برگزاری آن دومین اشتباه مهلك جنبش بود. در برابر، اصلاح طلبان با قهرمان بازی سعی کردند اهداف خود را به گونه ای انحصار طلبانه پیش ببرند. اگر آنان مردم را برای عادی سازی مناسبات خارجی و انتخابات آزاد بسیج کرده بودند، بی شک شانس جنبش برای موفقیت به نحو چشمگیری فزونی می یافت. اصلاح طلبان در محدوده ای تنگ فقط روی اصلاحات سیاسی به عنوان یک استراتژی تمرکز کردند که فقط بخش کوچکی از طبقه متوسط از آن پشتیبانی می کرد. در نهایت اینکه، جنبش برخوردی ایدئولوژیک با اصلاحات

داشت و از این واقعیت غافل بود که ایران و مسایل آن به برخوردی با سمت و سویی عملگرا نیاز دارد. نتیجه آن شد که پروژه اصلاحات پیوند خود را با مردم از دست داد، مردمی که قبل از هر چیز در آرزوی بهبود وضعیت اقتصادی خود بودند.

## از مفروضات غلط تا تحلیل های معیوب

سیاست جدید آمریکا مبتنی بر تغییر یا اصلاح ساختاری رژیم بر دو فرض استوار است. نخست اینکه، ایران را نمی توان از رسیدن به بمب اتمی بازداشت مگر از طریق زور نظامی. فرض دیگر آن است که یک ایران سکولار و دموکراتیک با توان هسته ای، از ایرانی اسلامی و رادیکال با توان هسته ای، کمتر خطرناک خواهد بود. چهره های کلیدی که چنین استدلال می کنند وابسته به وزارت دفاع و دفتر دیک چینی معاون رئیس جمهور هستند. بنا به گزارشی در نیویورک تایمز به تاریخ 16 فوریه، آنها "به ایران مجهز به سلاح اتمی رضایت داده اند و استدلالشان این است که بهترین راه مواجهه با مسئله یک ایران هسته ای گشودن راه دموکراسی و اصلاح به روی آن کشور است." عبارت دیگر، آمریکا همزمان دو سیاست متضاد را پیش می برد. از یک سو می خواهد حکومت اسلامی را مجبور کند که غنی سازی اورانیوم را بطور کامل متوقف کند و از سوی دیگر درصد نابودی حکومت تهران است.

اما هر دو فرض پیش گفته بالا نادرست اند. گزارش های امنیتی موجود و از جمله گزارش های سازمان های جاسوسی خود آمریکا، حاکی از آن است که دستیابی ایران به جنگ افزار اتمی تا کمتر از هشت سال دیگر ممکن نیست، چرا که، ایران حتی در زمینه غنی سازی با مشکلات جدی تکنیکی، حقوقی، و سیاسی روبرو است. برای نمونه، ایران فاقد تکنولوژی لازم در زمینه شیمی، فیزیک و مهندسی برای تولید UF6 خالص است و نباید ادعای اخیر رهبران حکومت را برای حل کامل این مشکل جدی تلقی کرد. انزوای بین المللی ایران، که انتظار می رود به واقعیت بپیوندد، دستیابی این کشور را به تجهیزات لازم برای تولید سوخت هسته ای با مشکلات حتی بیشتری روبرو خواهد ساخت. نظر اسرائیلی ها که ایران تا کمتر از یکسال دیگر به "نقطه غیر قابل برگشت" برای دست یابی به فن آوری بمب سازی می رسد را محافل مهم علمی و تکنولوژیکی قبول ندارند.

گذشته از این، تجربه دنیا با کشورهای موجود با توان هسته ای این ادعا را تأیید نمی کند که یک ایران با توان هسته ای در صورت دیکتاتور بودن بیشتر خطرناک خواهد بود تا یک ایران دموکراتیک با توان هسته ای. شوروی سابق، روسیه فعلی، چین و پاکستان مصداق های کشورهای سکولار، کمونیست، اسلامی و دیکتاتوری با توان هسته ای هستند که هرگز بمب های خود را به کار نبرده اند. از اتفاق، تنها کشوری که تا کنون مبادرت به استفاده از چنین سلاحی کرده دموکراتیک ترین کشور موجود یعنی خود آمریکا است. نه ایرانی دموکراتیک با توان هسته ای از ایرانی خودکامه با توان هسته ای کمتر خطرناک است و نه ایرانی خودکامه با توان هسته ای از ایرانی دموکراتیک با توان هسته ای بیشتر خطرناک است.

سیاست امریکایی تغییر یا اصلاح ساختاری رژیم ایران، که در حال حاضر بطور جدی مطرح است، همچنین به لحاظ تکیه آمریکا روی "جنگ با تروریسم" توجیه می شود که به گونه ای فزاینده بر مفهوم گسترده ای از اسلام رادیکال تمرکز پیدا کرده است. رئیس جمهور آمریکا "اسلام رادیکال" را به عنوان دشمن شماره یک آمریکا قلمداد کرده است که بی شباهت به کمونیسم در خلال جنگ سرد نیست. این خطر را پیش از این القاعده "بی سرزمین" و اسامه بن لادن آواره بازتاب می داد و اکنون نوبت به جمهوری اسلامی و رئیس جمهور بنیادگرای آن محمود احمدی نژاد رسیده است. عبارت دیگر، دولت ایدئولوژیک بوش مقابله خود با دولت مذهبی (تنوکراتیک) جمهوری اسلامی را یک مبارزه ایدئولوژیک و ضد تروریستی می بیند.

هر ناظر عاقلی تفاوت میان یک گروه رادیکال اسلامی بی سرزمین و آدم کش و ملت‌نویس و ملت‌نویس و صلح دوست، که اسلام رادیکال فعلاً بخش اجرایی دولت آن را در ید قدرت دارد، را درک می نماید. تفاوت بین اسلام شیعه و اسلام وهابیت نیز بسیار فاحش است! مهمتر از اینها، تا زمانی که ایران قرار است به بمب اتمی دست یابد، این کشور سه دوره انتخابات ریاست جمهوری را پشت سر گذاشته است. حتی سرسخت ترین دشمنان تهران اذعان می کنند که ملت ایران در حال فاصله گرفتن از اسلام رادیکال است، و انتخابات ریاست جمهوری اخیر بیشتر یک انحراف از خواست عمومی ملت را نشان می دهد تا واقعه ای عادی در راستای آن خواست. گذشته از این، انتخابات اخیر نه بر سر بمب که بین نان بود و آزادی.

ایران طی قرنهای متمادی حکومت های خود کامه فراوانی را تحمل کرده است و در دوپست سال گذشته با وجود حکومت های خود کامه، این کشور هیچگاه آغازگر درگیری منطقه ای نبوده است. تنها کشور موجود در منطقه که ایران نسبت به آن برخوردی خصمانه دارد اسرائیل است، اما چنانکه تاریخ این سالها نشان می دهد، بیشترین خشمی که ایران نسبت به اسرائیل ابراز می کند در حد بلاغیات سیاسی است و در پاسخ به بلاغیات اسرائیل و یا برای مصرف داخلی است. تصادفاً، ایرانی با توان هسته ای در صورتی که حکومت اقتدارگرا داشته باشد، بیشتر خویشتن دار خواهد بود. ترس از سقوط رژیم و در نتیجه خطر افتادن مواد هسته ای به دست تروریست ها موضوعی است که بیش از آنچه باید درباره آن بزرگ نمایی شده است، مخصوصاً که این تروریست ها عمدتاً از دشمنان اصلی جمهوری اسلامی نیز هستند.

با این حال، و با در نظر گرفتن وضعیت عراق و وضعیت آسیب پذیر منطقه نفت خیز خلیج فارس، واشنگتن بدرستی متقاعد شده است که در مورد رفتارهای جمهوری اسلامی باید مراقب بماند و به استقرار دموکراسی و حقوق بشر در ایران یاری رساند. اما برای آنکه تأثیر مثبتی روی رفتارها بگذارد و کمک آن قابل قبول باشد، هرگونه اقدامی از طرف آمریکا در این زمینه ها باید منطبق با قوانین بین المللی و منشور سازمان ملل متحد باشد که دخالت در امور داخلی کشورهای عضو را مجاز نمی داند مگر آنها صلح جهانی و هستی اتباع خود را به خطر انداخته باشند. واشنگتن همچنین باید این واقعیت را در نظر داشته باشد که ایرانیان مردمی غیرتمند و وطن پرست هستند و تجاوز به حاکمیت ملی خود را بر نمی تابند. از این هم مهمتر، یک حرکت اشتباه از سوی آمریکا، ایرانیان را، که امروز جزء نادرترین مردمان دنیای دوستدار آمریکا هستند، به دشمنان آن تبدیل خواهد کرد.

فراخوان دولت بوش برای "دمکراسی و اصلاحات" در ایران تحول پسندیده ای است از آن جهت که در صد برطرف ساختن کمبود عمده ای است که در سیاست های پیشین آمریکا در قبال ایران مشهود بود و آن اینکه، آمریکا هیچ چشم اندازی از یک ایران مطلوب در سیاست گذاری های خود نداشت. سیاست جدید، ایران مطلوب را یک ایران دموکراتیک هم خوان با سیاستها و منافع آمریکا می بیند. با این همه، این سیاست جدید تا کنون به مسئله بزرگتر و مهم تر چگونگی تحقق بخشیدن به تغییرات دموکراتیک در ایران پاسخ در خور شایسته ای نداده است و از آنجا که بر مبنای فرض های نادرستی تدوین شده، می تواند در اجرا برای روابط ایران و آمریکا فاجعه بار باشد. در زیر، عمده ترین این فرضیات بازگو و نقد می شوند تا آمریکا در مسیری درست در ارتباط با روند توسعه و دموکراسی در ایران قرار بگیرد.

سیاست جدید آمریکا در قبال ایران چنین فرض می کند که ایران را می توان به گونه ای مؤثر منزوی ساخت؛ رژیم اسلامی پایگاه اندکی در میان مردم دارد؛ اصلاحات در ایران در اثر فقدان منابع مالی و اطلاعات دچار رکود شده است؛ جامعه ایران آماده پذیرش دموکراسی است و دموکراسی در صدر اولویت های بسیاری از ایرانیان قرار دارد؛ و ایران می تواند بدون داشتن روابط با آمریکا مرحله گذار به دموکراسی را طی کند. این سیاست همچنین بر مبنای مدلی از تحولات سیاسی در اروپای شرقی و در دوران جنگ سرد شکل گرفته است. بر مبنای این مدل، سیاست مذکور فرض را بر آن گذاشته که به صرف جدا کردن مردم از رژیم، جمعیت مایوس به پشتیبانی از فرآیندهای آمریکا بخواهد خاست. و بالاخره، سیاست جدید بر این فرض مبتنی است که رژیم اسلامی زبان زور را بهتر از زبان دیپلماسی می فهمد و به آن پاسخ می دهد.

این فرض که می توان ایران را به طور مؤثر منزوی ساخت بی اساس است. پانزده کشور با ایران مرز مشترک آبی و زمینی دارند. کشور ایران از دیرباز با بسیاری از همسایگانش پیوندهای فرهنگی و اقتصادی داشته است. ایران با داشتن 9 درصد منابع نفتی دنیا و 11 درصد منابع گازی یکی از غنی ترین ذخایر انرژی جهان را در خود دارد. موقعیت ژئوپولیتیک در ترکیب با جمعیت هفتاد میلیونی، بازار وسیع، و میراث غنی فرهنگی و تاریخی کهنسال به این کشور در میان همسایگانش نقشی محوری داده است. این امتیازات همراه با امتیازات دیگر تلاش برای انزوای این کشور را بی ثمر و یا مشکل خواهد ساخت. در واقع، بحران هسته ای فعلی محصول تلاش های آمریکا در گذشته برای به انزوا کشاندن ایران بوده است. در مقابله با این تحریم ها بود که تهران برای ساختن تأسیسات هسته ای خود به معاملات پنهانی در بازارهای سیاه روی آورد.

فرض آمریکا درباره پایگاه غیر مردمی رژیم تهران نیز عمدتاً نادرست است. از آنجا که مشغله عمده سیاست جدید آمریکا رئیس جمهور ایران احمدی نژاد است و برای برکناری او طراحی شده، بر پایگاه محدود او در میان مردم، مخصوصاً روشنفکران، انگشت می گذارد و تمایلات و پیش زمینه های نظامی - امنیتی حامیان او را در نظر نمی گیرد. تفاوت سیاسی آقای احمدی نژاد با رقبایش در رژیم اسلامی را نیز این سیاست به اشتباه تا حد یک انتاگونیسیم (تخاصم) جناحی ارتقا داده است. متأسفانه پاره ای اصلاح گرایان و عمل گرایان مایوس داخل رژیم به این تصور اشتباه دامن زده اند. سیاستی که نظام را در تمامیت آن تهدید می کند نمی تواند انتظار پشتیبانی عملی از جناح های اسلامی رقیب علیه رئیس جمهور منتخب رژیم را داشته باشد.

سیاست جدید همچنین گستره پایگاه رژیم اسلامی، مخصوصاً در بین لایه های اجتماعی فقیر، زحمتکش و مذهبی، را در نظر نمی گیرد. با آنکه حتی مهمترین شخصیت ها و گروههای طرفدار دموکراسی تحریم انتخابات ریاست جمهوری را در ماه ژوئن خواستار شده بودند، و رئیس جمهور بوش از این برخورد پشتیبانی کرد، و با اینکه کاندیداهای ریاست جمهوری توسط شورای نگهبان دستچین و تایید شده بودند، با این حال، 60 درصد از حائزان شرایط رای دادن به پای صندوق ها رفتند. از 40 درصد باقی مانده، 20 درصد کسانی بوده اند که معمولاً در انتخابات شرکت نمی کرده اند. تحریم کنندگان انتخابات نه تنها بهره ای از تحریم خود نگرفتند، بلکه باعث شدند که آقای احمدی نژاد تنها با 14 درصد آراء داده شده به دور دوم راه یابد و رئیس جمهور بشود. بعبارت دیگر، آقای احمدی نژاد محصول تحریم انتخابات است.

این فرض که اصلاحات سیاسی بدلیل کمبود منابع مالی اصلاح طلبان به شکست کشیده شد هم با واقعیت انطباق ندارد. درصد بالایی از ایرانیان به لحاظ مالی در مضیقه و محرومیت به سر می برند. طرفداران دموکراسی و فعالان حقوق بشر مخالف رژیم را نیز باید از زمره همین اکثریت به حساب آورد. با این حال، هیچگونه کمک مالی به هر میزان قادر نیست آنها را به صورت یک بدیل سیاسی معتبر در آینده ای قابل پیش بینی درآورد. در انتخابات اخیر ریاست جمهوری، برابر گزارشات تایید نشده، علی اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور پیشین رقمی بالغ بر پنجاه میلیون دلار خرج کرد، اما سرانجام در برابر نامزد کم و بیش ناشناخته ای همچون محمود احمدی نژاد شکست مفتضحانه ای را متحمل شد. مشکل نیروهای هوادار دموکراسی در ایران نه از ناتوانی مالی آنها، که از ناتوانی آنها در درک خواست واقعی اکثریت مردم و نداشتن ارتباط با بخش وسیع تری از جامعه نشأت می گیرد.

نبود اطلاعات کافی نیز نقش مهمی در عدم توفیق نیروهای طرفدار دموکراسی در ایران نداشته است. اطلاعات در یک کارزار سیاسی نقشی کلیدی دارد. اما بر خلاف شوروی سابق و اقمارش در اروپای شرقی، مشکل می توان ایران را جامعه ای محروم از اطلاعات به حساب آورد. برغم اقدامات بازدارنده رژیم، صدها ایستگاه رادیویی و تلویزیونی به سوی ایران برنامه پخش می کنند، هزارها گروه "ای-میل" وجود دارد، تعداد وبلاگ ها و رسانه های اینترنتی در حال فعالیت، بسیار زیاد هستند، و صدها روزنامه و مجله در سطح ملی و محلی در داخل ایران به چاپ می رسند. از میان ایستگاههای رادیو تلویزیونی باید به رادیوهای فارسی صدای آمریکا، فردا، بی بی سی، اسرائیل، فرانسه، آلمان و استرالیا اشاره کرد و هم چنین به تلویزیون های ماهواره ای فارسی مخالف رژیم که در لوس آنجلس، واشنگتن دی سی و در خارج از آمریکا فعالیت دارند.

بر خلاف آنچه تدوین کنندگان سیاست جدید آمریکا فکر می کنند، مسئله ایرانیان در این زمینه عمدتاً کمیت اطلاعات نیست بلکه هدف و کیفیت اطلاعات است. بسیاری از مخاطبان ایرانی که نسبت به برنامه های رادیوها و تلویزیون های دولتی در ایران دچار شک و تردید شده اند، برای دریافت خبر و تحلیل سیاسی به منابع خارجی روی می آورند. اما این عده از دریافت آنچه می بینند و می شنوند به طور فزاینده ای سرخورده شده اند. این سرخورده گی بیشتر از تلویزیون های ماهواره ای مستقر در آمریکاست که اغلب همان فرهنگ و بدیل های سیاسی منسوخی را ترویج می دهند که ملت ایران را به این روز سیاه نشانده است. مردم ایران چشم به راه رسانه های مستقلی هستند که فرهنگ سیاسی مدرنی را اشاعه و آموزش دهند و درک ژرف تری را از مسایل و بدیل های سیاسی برای آنها میسر سازند.

این فرض هم که دموکراسی برترین الویت مردم ایران امروز است و جامعه ایران آماده پذیرش یک دولت دموکراتیک می باشد نیز کاملاً درست نمی نماید. جامعه ایران امروز سخت دچار چند لایگی است. اکثریتی مطلق در فقر به سر می برد و برای برآوردن نیازهای اولیه خود همچون غذا، شغل، خانه و مسکن، آموزش و خدمات بهداشتی در تلاش است. در انتخاب شکفتی آور محمود احمدی نژاد که تأمین عدالت اجتماعی و مبارزه با فساد را اساس مبارزه خود قرار داده بود، این اکثریت محروم نقشی اساسی داشت. تنها شمار اندکی از این اکثریت می بایست به دکتر مصطفی معین رأی داده باشد که طرفدار دموکراسی و حقوق بشر بود و در دور اول به مقام چهارم رسید. گروه اجتماعی مذکور را بدون توجه به نیازهای فوری و ابتدایی آن و به صرف راه انداختن یک کارزار دموکراسی نمی توان بسیج کرد.

طبقه بالای جامعه ایران هم که بخش کوچک اما پرقدرتی را تشکیل می دهد، به دو جناح اصلی تقسیم می شود. بسیاری از جناح بازرگانان، مخصوصاً بخش سنتی آنها در بازار، از رژیم حمایت می کنند و رابطه کاری مطلوبی را با دولت برقرار کرده اند. آنها از طریق همکاری با اعضای فاسد نخبان حاکم، بعضی روحانیون قدرتمند، و بازاریهای وابسته به دولت، از تحریم های آمریکا سود برده اند. در مقابل، بخش مدرن و صنعتی این طبقه، بیشتر از سیاست بازدارنده آمریکا متضرر شده است و چون وابستگی آن به دولت هم کم است، در وضعیت خطیری بسر برده و می برد. این بخش سرمایه دار از رویکرد طرفدار دموکراسی در سیاست آمریکا پشتیبانی نمی کند، مگر آنکه این سیاست مشکلات مشخص آن را مد نظر داشته باشد و موجبات ادغام اقتصاد ایران در نظام سرمایه داری جهانی، امنیت اجتماعی، و ثبات سیاسی را در داخل فراهم سازد.

با آنچه گفته شد تنها طبقه متوسط باقی می ماند که امید بزرگ دموکراسی در ایران است. اما این گروه اجتماعی نیز با مسائلی جدی دست به گریبان است. افراد این طبقه به جناح های متعددی تقسیم شده اند و تنها بخشی از آنها با یکدیگر نقاط مشترکی دارند. اصلاح گرایان، چپ ها، راست ها، مدرن گرایان، سنت گرایان، سکولارها، بنیادگرایان، بومی گرایان، ملی گرایان و سلطنت طلبان طیف های گسترده گرایشات سیاسی را در این طبقه شکل می دهند. افراد این طبقه همچنین بر حسب مناسباتشان با رژیم و یا نظام سیاسی مورد علاقه شان از نوع اسلامی گرفته تا جمهوری و پادشاهی با یکدیگر تفاوت دارند. جای تعجب نیست که در حال حاضر این گرایش ها نمی توانند به یک همزیستی سیاسی دست یابند و متأسفانه هیچ نشانه ای از امکان یک اتحاد در میان آنها در آینده نزدیک نیز به چشم نمی خورد.

در حالی که بسیاری از افراد طبقه متوسط مدافعان همیشگی لیبرال دموکراسی هستند، در تعهد عملی آنها نسبت به بازار آزاد، اصلاحات، و حقوق بشر جای شک است. از آن بدتر، این دسته بیشتر و بیشتر نسبت به عدالت اجتماعی، یعنی سنگ بنای سیاست ایران از قرن 19 تا کنون، بی تفاوت شده اند. در واقع افراد این طبقه، با وجود داشتن نظرات و عقاید گوناگون، از یک ایدئولوژی وحدت بخش بی بهره اند. همچنین به علت حسادت حقیرانه و رقابت های شخصی در سلسله مراتب و دسته بندی ها، طبقات متوسط با مشکل جدی فقدان رهبری روبرو هستند. درک بخشی از این مشکل رهبری بود که دولت بوش را بعد از سالها تلاش برای پیدا کردن یک "چلابی" ایرانی، متقاعد کرده است که در چهارچوب سیاست جدید خود بدنبال برپائی یک جنبش فراگیر در ایران برود و نه به دنبال رهبری سازی از طرفداران احتمالی خود.

چهار عامل اساسی دیگر کوشش "آزادخواهانه" آمریکا را به نام طبقه متوسط ایران دچار مشکل می سازد. نخست اینکه، اکثریت اصلاح گرایان درون حکومت در برابر کوشش های مشکوک آمریکا در این زمینه و برای حفظ خود در عمل به سایه محافظه کاران در قدرت می خزند؛ دوم اینکه بسیاری از افراد سکولار طبقه متوسط رادیکال های همیشگی هستند و تعهد آنها به آمریکا در نهایت فرصت طلبانه است؛ سوم اینکه، طبقه متوسط به هنگام در دست داشتن قدرت در برخورد با موضوعاتی مثل رشد اقتصادی و مدیریت، تهیه و تدارک نیازهای اولیه، و امنیت ملی از خود توانمندی نشان نداده است، و چهارم اینکه طبقه متوسط در ایران بیش از سایر طبقات اجتماعی آن تابعی از وضعیت اقتصادی - سیاسی دولت رانت خوار است و این وابستگی شدید به دولت، طبقه متوسط ایران را دائماً در وضعیت ناپایدار اجتماعی قرار می دهد.

تحلیل بالا از نیروهای اجتماعی مختلف نشان می دهد که چیزی به نام "مردم ایران" وجود ندارد که به پا خیزد و از مبارزه آمریکا علیه رژیم اسلامی حمایت کند و این در حالی است که ایرانیان زیادی مخالف نظام می باشند. واقعیت این است که ایرانی ها به شدت لایه لایه و پراکنده هستند و دارای نیازهای اجتماعی گوناگون می باشند. دموکراسی نیاز تنها یک بخش از این جامعه بزرگ است. ممکن است یک گروه اجتماعی کوچک حتی از حمله آمریکا به ایران هم پشتیبانی کند، اما یک اکثریت مطلق حتی از سیاست آزادخواهانه آمریکا نیز حمایت نخواهد کرد، چرا که این سیاست پاسخگوی نیازهای اجتماعی - اقتصادی آنها نیست و نیز به این علت که ایرانیان پیوسته مخالف دخالت خارجی در کشور خود بوده اند و تجربه نشان داده است که چنین دخالت هایی مقاومت های ملی - فرهنگی به وجود آورده و خواهد آورد.

تصادفاً در تنها مواردی که می توان از "مردم ایران" در ارتباط با امریکا صحبت کرد، آن مورد عملکرد تحقیرآمیز و خسارت بار امریکا علیه مردم ایران است. در تأیید این گفته می توان تحریم های اقتصادی و بخصوص امتناع دولت امریکا از فروش قطعات یدکی هواپیماهای مسافربری را شاهد آورد. سیاست تحریم هیچ حاصلی جز فقر و خسارات جانی برای ایرانیان به بار نیاورده است و همه طبقات اجتماعی، بجز یک تعداد دولتی متنفس و تاجر فاسد، از آن صدمه دیده اند. یا مثلاً مورد انگشت نگاری و تفتیش بدنی ایرانیان را در جایگاههای کنترل ویزا در نظر بگیرید. ایرانیان بیش از هر ملت دیگری مظنون به عملیات تروریستی هستند و این درحالی است که حتی یک نفر ایرانی تاکنون در هیچ عملیات تروریستی علیه امریکا شرکت نداشته است.

اگر دولت بوش خواهان آن است که برای هدف گرفتن رژیم، مردم ایران از آن حمایت کنند، باید قدمهای مشخصی به سود آنها بردارد. برداشتن تحریم از روی قطعات یدکی هواپیماهای مسافربری، لغو مقررات مربوط به انگشت نگاری و بازجویی بدنی، اقدامات مؤثری در این زمینه هستند. از آن مؤثرتر، گسترش فعالیتهای دفترا حفظ منافع امریکا در سفارت سوئیس در تهران است. دادن اجازه صدور ویزا به این دفتر، برای شروع در موارد انسانی، فرهنگی و دیپلماتیک، اقدامی مهم خواهد بود. امریکا هرگز به طور جدی این گزینه را در نظر نگرفته است و اگر برای این منظور درخواستی را به حکومت ایران ارائه دهد، تهران با مشکلی جدی در رد این درخواست روبرو خواهد شد. مردم ایران از این گسترش مناسبات پشتیبانی می کنند و ایران خود یک دفتر منابع عظیم در سفارت پاکستان در واشنگتن دارد.

این فرض هم که رژیم اسلامی به زور بهتر از دیپلماسی پاسخ می دهد اشتباه است. این فرض بر رفتار ایران در جریان جنگ با عراق و بحران گروگانهای آمریکایی در تهران مبتنی است. در هر دو مورد رژیم اسلامی به زبان دیپلماسی پاسخی نداد تا آنکه زبان فشار و زور به میان آمد. اما این تحلیل تغییری بنیادین را در بافت سیاسی - اجتماعی رژیم در نظر نمی گیرد. زمانی روحانیون در قدرت کامل بودند و از حدود اختیارات و قدرت خود خبر داشتند. امروز، بسیاری از عناصر مسلمان رادیکال غیر روحانی بر سر کارند که اغلب خاستگاه آنها از لایه های فرودست جامعه است و نیز دارای سوابق نظامی - امنیتی هستند. این ها معمولاً در مقابل زور مقاومت می کنند، چرا که حدود قدرت خود را نمی دانند، از شهادت استقبال می کنند، و آموزش و پرورش آنها نیز مبنی زور داشته است.

با این حال، اشتباه ترین فرض سیاست جدید این است که تصور می کند می شود در غیاب عادی سازی مناسبات ایران و امریکا، موجبات تغییرات دموکراتیک را در ایران فراهم کرد، و این واقعیت را نادیده می گیرد که بزرگترین مانع بر سر راه تغییرات دموکراتیک در ایران فقدان روابط عادی با امریکاست. تجربه در امریکای لاتین، آسیا، آفریقا و اروپای شرقی نشان می دهد که دیکتاتوری ها هرگز در غیاب پیوندهای دیپلماتیک با امریکا به سوی دموکراسی تغییر جهت نداده اند. البته داشتن پیوندهای دیپلماتیک با امریکا به معنای رفتن خودکار دیکتاتورها به سوی دموکراسی نبوده و نیست. مثلاً ارتباط دیپلماتیک امریکا با مصر و عربستان سعودی به تغییرات دموکراتیک در وضعیت داخلی آنها نینجامیده است. اما در این هم شکی نیست که در غیاب ارتباط با امریکا هیچ کشوری نتوانسته است به دموکراسی گذار بکند چرا که هم امریکا، که خود را مظهر دموکراسی می داند، اجازه چنین گذاری را نمی دهد، و هم دیکتاتورها از دشمنی با امریکا علیه نیروهای دموکرات استفاده می برند. بنابراین، می توان این طور نتیجه گرفت که پیوند دیپلماتیک با امریکا شرط لازم اما نه کافی برای رسیدن به دموکراسی است.

ایران از این قاعده مستثناء نخواهد بود، حتی اگر از نیروهای دموکراسی خواه فراوانی هم برخوردار باشد. تجربه ایرانیان در 26 سال گذشته شاهدهی بر این مدعاست. در واقع عمده ترین عامل به شکست کشاندن اصلاحات در ایران مشکل رابطه با امریکا بود. در آینده نیز، در نبود پیوند دیپلماتیک با امریکا، ایران برای امریکا یک کوبا، یک کره شمالی یا عراق دیگری خواهد شد، و یا آنکه انقلاب خشونت بار دیگری را تجربه خواهد کرد که هیچ نیرویی قادر به کنترل آن نخواهد بود. با توجه به آرایش سیاسی، اجتماعی و قومی کشور، در غیاب یک رهبری کاریزماتیک و متحد کننده، و با وجود دشمنی ها و حس انتقام جویی عمیقی که درون جامعه نشست کرده است، انقلاب بعدی ایران می تواند به یک جنگ خونین داخلی و از هم گسیختگی اجتماعی و منطقه ای منجر گردد. هیچ فرد، گروه، یا کشوری از این سرانجام طرفی نخواهد بست. آنها که به عراقی کردن ایران و فروپاشی حکومت اسلامی دل بسته اند به این واقعیت توجه ندارند، و یا اگر دارند و اهمیت نمی دهند به ایران، امریکا و منطقه خیانت می کنند.

هوشنگ امیراحمدی پروفیسور برنامه ریزی و توسعه بین المللی و رئیس مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه رانگز و رئیس شورای امریکائیان و ایرانیان است.

Email: [hooshang@amirahmadi.com](mailto:hooshang@amirahmadi.com); Website: [www.amirahmadi.com](http://www.amirahmadi.com)